

اشاره‌ای به گرفتاریهای

قائم مقام در کرمان و یزد

- ۲ -

صحبت به اینجا رسید که عباس میرزا نایب السلطنه خود را به رفسنجان و نزدیکی کرمان رسانید و طوری وانمود کرد که قصد سوئی نسبت به شجاع السلطنه برادر خود ندارد و این اطمینان بحدی صریح بود که د. . . شاهزاده حسنعلی میرزا بعد از ورود به اردو ، در چادر نایب السلطنه منزل گزید .

در اینجا چنان بنظر می‌رسد که داستان قاورد سلجوقی عموی ملک‌شاه و مصلحت اندیشی خواجه نظام‌الملک - که عقیده داشت و پادشاهی باخویشاوندی راست نیاید - تکرار شده است ، بدینجهت در اردو شایبه انداختند که « آقا محمد کریم ، پیشخدمت خاصه الآن وارد شده و از طرف فتحعلی شاه ، دستور احضار شجاع السلطنه را آورده است ، و با این مقدمات و . . . در همان شب ، دو فوج از سربازان آذربایجان ، مأمور شدند که گرم گرم - بدون اینکه سخنی دیگر مفهوم شود - روانه ارگ شوند . افواج قاهره به ارگ رفته ، بعد از تسخیر برج و باره ، شاهزاده حسنعلی میرزا را - سرکار نایب السلطنه - بی اختیار فرموده . او را با دو دست نفر سوار ، به دست محمد زمان خان دولوی قاجار سپرده به خدمت خاقان مغفور فرستادند . (۱) درین واقعه ، مثل بسیاری از حوادث دیگر ، باید « جای پای زن » را هم جستجو کرد . زیرا داماد نایب السلطنه - یعنی سیف‌الملوک میرزا و پدرش ظل السلطان ، سخت درین کار تحریک می‌کردند تا « میادا در نزد عوام چنان جلوه کنند ، شجاع السلطنه ، یزد را از دست ظل السلطان گرفته است و این نقصی است برای اسم نایب السلطنه » (۲)

مسأله کرمان و جنوب چندان اهمیت پیدا کرده بود که خود فتحعلیشاه نیز به اصفهان آمده و در آنجا منتظر بود تا اخبار کرمان به او برسد . پس ازین موفقیتها طبعاً ایادی و بستگان شجاع السلطنه نیز در خراسان و کرمان مزول شدند ، چنانکه فی‌المثل ارغون میرزا - پسر شجاع السلطنه ، حاکم سبزوار ، از راه بیابان جندق خود را به اردوی شاه در اصفهان رسانده و . . . به اصطبل مبارکه پناه برد و از سیاست حضرت خاقان کبیر ، بر سر کمندمر کبان خاصه رفته ، شمعاء برانگیخته ، به توسط عم اکرم شاهزاده فرمانفرمای فارس معفو گردید . . . (۳)

- 
- ۱- تاریخ نو ص ۱۴۵ ، و ناسخ التواریخ ص ۲۳۷ ؛ و روضة الصفا ج ۹ ص ۷۳۸ ، . . . خاقان مغفور نیز شاهزاده حسنعلی میرزا را تا ایام حیات نایب السلطنه ، به طرز معیوسین نظر نگهداری فرمودند . . . ۱۴ - ۲- تاریخ نو ص ۱۴۰ .
  - ۳- روضة الصفا ج ۹ ص ۷۴۳ ، و با سه برادر دیگرش : هلاکو میرزا و اباقآن و اوکتاقآن به فارس فرستاده شدند که زیر نظر فرمانفرما باشند .

هر چند، به اصطلاح عوام، «چغندر بزرگی» یعنی شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرماهنوز، در ته دیگ - یعنی فارس - مانده بود .

شاه ، پس ازین وقایع ، عباس میرزا را احضار کرد تا به نواحی شمال و شمال شرقی خراسان اعزام دارد، زیرا قبایل و عشایر آنجا هم سر بر آورده بودند . عباس میرزا کرمان را در حالی ترك كرد كه :

(۱) حكومت کرمان را به سیف الملوك میرزا داماد خود - پسر ظل السلطان - سپرد ، منتهی پسر خود خسرو میرزا را مأمور به توقف در کرمان کرد و البته یوسف خان گرجی امیر توپخانه نیز همراه بود .

(۲) یزد را به سیف الدوله برادر سیف الملوك سپردند ،

(۳) عبدالرضا خان یزدی و شفیع خان راوری هم - که تسلیم شده بودند - تحویل خسرو میرزا شدند تا تحت نظر باشند ، البته علی خان فرزند عبدالرضا خان یزدی را هم که داماد محمد ولی میرزا شده بود - و درین باب باز صحبت خواهیم کرد - به عنوان گروگان به آذربایجان فرستادند .

درین جا باید یاد آوری کنم که درین سفر ، پسر دیگر عباس میرزا - یعنی محمد میرزای آن روز و محمد شاه بعد - نیز همراه قشون بوده است ، و در همین سفر است که محمد حسن کوزکنانی ( جد خاندان مشیر الدوله پرنیا ) به حضور شاهزاده آمد . و شاهزاده از جهت احترامی که به صوفیه داشت ، خود قلیانی چاق کرد و به پیر صوفی داد ، در همان لحظه بود که حاجی محمد حسن « در حضور والا ، کنایه » ، و در غیاب صراحة - به پادشاهی محمد شاه اشارت کرد ، « (۱) محمد میرزا مدتی سپاه را در جبرفت و ساردو به کرمان نگاه داشت و نامه‌ای به خط او از ساردو به فرهاد میرزا موجود است و می نویسد « ما که در اقصی بلاد کرمان مشهور به ساردو هستیم ، الحمد لله خوش می گذرد ، ۱۲۴۷ و السلام » . (۲)

۱- تلاش آزادی ص ۱۰ به نقل از روضة الصفا ، در تاریخ نایین ، ازین واقعه ذیل سال ۱۲۴۵ یاد شده و داستان را به این صورت نقل کرده است : « محمد میرزا فرزند نایب السلطنه عباس میرزا به همراهی نایب السلطنه با اردو به کرمان می رفته اند ، هنگامی که به نایین وارد می شوند ، در باغ حاج محمد حسن [ کوزه کنانی ] که گلکاری داشته منزل می کنند ، محمد میرزا و شاهزادگان دیگر از عمارت به داخله باغ برای تفریح به گردش می پردازند ، حاجی محمد حسن ، محمد میرزا و یک شاهزاده دیگر را صدا می زند و شمیر را از کمر او باز کرده به کمر محمد میرزا می بندد و می گوید ، برو که تو شاه می شوی ! » ( تاریخ نایین ، صدر بلاغی ، ص ۱۲۵ ) .

بعدها محمد میرزا که شاه شد دستور داد بر قبر محمد حسن در مصلاي نایین بنائی ساختند و کاشیکاری کردند . البته بگذریم ازینکه به روایتی ، بسیاری از مشایخ صوفیه ، سلطنت غیر منتظره محمد شاه را برای او پیشگوئی کرده بودند ، که از آن میان از صدر الممالک اردبیلی و حاج میرزا آقاسی ایروانی هم باید نام برد . به هر حال همانطور که یاد شد این سفر در ۱۲۴۶ صورت گرفته و بیش از یک سالی توقف طول نکشیده است .

۲- تاریخ زندگی عباس میرزا ، به کوشش محمد گلبن ص ۱۳۹ .

هنوز عامل امیرزا پا به اصفهان نگذاشته بود که خبر دادند: شفیعیان و عبدالرضاخان - با وجود اینکه علی خان پسر عبدالرضاخان با اهل و عشیرت عبدالرضاخان به رسم گروگان روانه آذربایجان شده بود - بعد از بیرون شدن نایب السلطنه، در طغیان و عصیان هم داستان شدند و درین وقت که بر حسب فرمان در کرمان جای داشتند (۱) يك دیگر را دیدار کرده ، دیگر باره در مخالفت با دولت مواضع نهادند و از نزد خسر و میرزا فرار کرده، عبدالرضاخان در قلمه بافق جای کرده ، و شفیعیان به قلمه راور رفت . (۲)

یوسف خان گرجی با سرباز و توپخانه به دفع این دو همت گماشت، شفیعیان دستگیر شد و او را با دو پسرش به اردبیل روانه داشتند ، (۳) اما عبدالرضا خان ، در نیمشبی با چند تن از بنی اعمام خود به طیس و قاینات گریخت . ( عشر آخر ربیع الثانی ۱۲۴۷ = سپتامبر ۱۸۳۱ م = اواخر تابستان ) .

همراه عبدالرضا خان ، ده تن از یاران او بودند و او خیال داشت به هرات برود ، در راه به دزدان برخورد ، اموال او را بردند ، به قاین باز گشت و پیش امیر اسدالله خان حاکم قاین آمد و امیر ازو پیش نایب السلطنه شفاعت و عهد او را تسلیم کرد، بهتر است از زبان تاریخ بشنویم. هدایت گوید: « ... امیر اسدالله خان عرب خزیمه ، حاکم قاینات ، در دوشنبه هفتم ذیحجه [ ۱۲۴۷ = ژون ۱۸۳۲ خرداد ماه ] وارد ، و عبدالرضا خان بیگلربیگی یزد را که بدان ولایت فرار کرده بود به حضور والا آورد ، و زبان به شفاعت جرایم او برگشاد، و معفو گردید . » (۴)

چندی بعد قرارداد عباس میرزا یاغیان را که در حضور او بودند - از جمله عبدالرضاخان، به طهران بفرستد . محمد میرزا را در خراسان گذاشته و خود عباس میرزا ، به قول هدایت

۱- و به قول جهانگیر میرزا ، « حبس نظر » بودند . این اصطلاح در مورد کسانی بکار می رود که معمولاً در خانه خود زیر نظر مراقبت اولیای امر زندگی می کنند و اشخاصی هستند که به قول بیهقی « نفس های آنها را می شمردند . . » اصطلاح فارسی درین باب نداریم ولی همین اصطلاح « حبس نظر » معروف شده و در شعر هم آمده است :

من که در گوشه ابروی تو حبس نظرم ای شهنشه ، نظر از حبس نظر بازمگیر

۲- ناسخ التواریخ ، جلد قاجاریه . ص ۲۳۹

۳- شفیعیان ، از حبس اردبیل هم فرار نموده به راور آمد و هم چنان در آنجا بود تا سنه ۱۲۵۷ هـ [ ۱۸۴۱ م ] که حبیب الله خان شاهسون امیر توپخانه برای دفع فتنه آقا خان محلاتی مأمور کرمان شد، او را در راور گرفته به دارالخلافه اش روانه نمود، در عرض راه به مرض سکنه در گذشت و در آن وقت ۹۰ سال متجاوز عمر داشت . ( جغرافیای کرمان ، وزیری، ص ۱۹۱ ) .

و البته باید دیده شك را کور کرد، چه آدم نود ساله ، آنهم در راه کرمان به راور و تهران ( که به قول کرمانیها ، همه خاکهای عالم را بیخته اند و سنگهایش را توی راه راور ریخته اند ) احتیاج به سکنه سیاسی ندارد .

۴- روضة الصفا ج ۱۰ ص ۹

« جناب قایم مقام فراهانی ، و آن سه نفر امیر خائن - یزدی و خراسانی ، (۱) و محمد تقی خان عرب میش مست ترشیزی و مهدی قلی خان قرائی برادر محمد خان تربتی و جعفر قلی خان ولد نجفعلی خان صداقت شمار ، و جمعی از خدمتگذاران مخصوص - را در رکاب عالی ملتزم کرده روانه دارالخلافه طهران شد ، و ایام عاشورا را در سبزوار به رسوم تعزیه - داری و سوگواری حضرت امیرالمؤمنین حسین بن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام گذرانیده و از آنجا راه درگاه حضرت شاهنشاه را قطع کرده در کمال شوق و شغف در روز جمعه بیست و پنجم محرم الحرام ( ۱۲۴۸ ه = ژوئن ۱۸۳۲ م اوایل تابستان ) به حوالی شهر رسید ... منزل شاهزاده اعظم ، در « برج نوش » ، قریب به نگارستان تعیین یافت ، و در روز ورود والا ، رضا قلی خان ایلخانی خراسان ، و محمد خان قرائی ، و عبدالرضا خان یزدی را - مقید و منفلول ، به شهر آورده ، از معبر عام بازار گذرانیده ، در ارگ شهر محبوس بداشتند . » ( ۲ )

۱- خراسانی ، مقصود رضاقلی خان زعفرانلوست که در همین روزها پس از فتح توجان « تیغ از گردن آویخته طریق لشکر گاه گرفت و در سراپرده قائم مقام فرو شد ، و قائم مقام هم در آنروز که هشتم ربیع الثانی بود او را به حضرت نایب السلطنه در آورده از زبان جان ایمنی داد .

رضا قلی در جمادی الاولی ، به بهانه گرما به شدن ، از خیابان بالا ، به حمام مشهور به حمام معمارباشی شد و بعد از بیرون شدن از حمام ، يك تن از ملازمان اوتینی و تفنگی بدو داد و او بر اسب خود برآمده راه فرار پیش گذاشت ، سه تن از نگاهبانان او به تکناز در آمده لجام اسبش بگرفتند ، او بی درنگ يك تن را با گلوله تفنگ و آن دیگری را با شمشیر از پای در در آورد ، و چون از تاختن سواره بیچاره ماند ، از اسب فرو شد و پیاده دوان دوان راه روضه مقدسه گرفت ... بعضی از لشکریان او را دید کردند و در نیمه راه مأخوذ داشتند و موی زنجش از بن برکنند و تنش از جامه عریان نمودند و سرو مغزش را با سنگ و چوب بگرفتند و هم چنان در حضرت نایب السلطنه آوردندش . خدمتش بروی بیخشود و ردای خویش را بر گرفته او را عطا داد تا تن خویش ببوشید و پنجاه تن سرباز بر گماشت تا او را نیکه نگران باشند . » ( ناسخ التواریخ ص ۲۵۶ ) .

۲- روضه الصفا ج ۱۰ ص ۹ و ۵۲ و ۵۳ ؛ مطلب قابل ذکر آن است که این رضاقلی خان بی باک - که می شود او را با رابین هود مقایسه کرد - به صورت تبعید به آذربایجان فرستاده شد و به قول سپهر « ... در راه میانج در گذشت » ، خواهش دارم این مرگه را هم با مرگه شفیع خان راوری مقایسه نکنید که مرگه سیاسی نیست ! همان قول خداوندی است که فرمود : « ما تدری نفس بای ارض تموت » . عجیب اینست که او هم مثل عبدالرضا خان یزدی ، با قرآن و شمشیر تسلیم شده بود . سپهر می نویسد : رضا قلیخان در محاصره قلعه قوچان « ... محمد رضا معتمد خود را گسیل در گاه نمود و خواستار شد که میرزا ابوالقاسم قائم مقام به خوبوشان شده ، او را مطمئن خاطر سازد ، و نایب السلطنه بفرمود تا قایم مقام به اتفاق میرزا موسی رشتی - که در خراسان وزارت احمد علی میرزا داشت - به خوبوشان شد ،

حق این بود که داستان عبدالرضاخان را از قول محبوبی اردکانی باحسین سعادت نوری - که عمری در تاریخ قاجار صرف کرده اند - می شنیدید ، که ، عندلیب آشفته تر می گوید این افسانه را ، اما اکنون که این دو محقق یزدی و اصفهانی دم در کشیده اند ، مخلص کرمانی درین موقعیت ، با زبان قاصر خود بیان خواهم کرد .

با اینکه اذعان دارم که در روزگار اخیر نجیب ترین و با تربیت ترین و با سوادترین و باذوق ترین مردم ایران را در میان شاهزادگان قجری باید جستجو کرد ، (۱) هم نباید فراموش کرد که راز بحران سیاسی و اقتصادی مملکت را در قرن سیزدهم هجری نیز باید زیر سر همین شاهزادگان جست و این از اشتباهات بزرگ بود که فتحعلیشاه در زمان حیات خود تمام بخشهای کوچک و بزرگ ایران را به فرزندان و فرزندزادگان خود سپرد ، به دلیل اینکه : اولاً این کار منجر به عکس العمل شدید مردم نسبت به خانواده قاجار می شد ، زیرا سیصد چهارصد تن از بستگان سلطنت را بدون تجربه مملکت داری بر سی کرو و دیگر مردم آن تحمیل می کرد ، و هیچکس ، هر قدر صاحب استعداد و ذوق واراده و ابتکار بود ، امیدی به کسب مقامات عالیه نمی توانست داشته باشد . ثانیاً شاهزادگان به استظهار پدر و برادران ، فعال مایشاء و خود مختار می شدند و هر چه می خواستند می کردند ، مردم نیز ناچار متحمل و بردبار می شدند زیرا امیدی به نتیجه بخش بودن شکایت و تظلم نمی دیدند ، (۲) و این بی تفاوتی خود آتشی

→ و با رضا قلی خان چند روز سخن کردند ، و هم عاقبت ، رضا قلیخان کار بر این نهاد که زن و فرزند به گروگان دهم و لشکری که در تحت فرمان دارم در سفر هرات و خوارزم ملازم رکاب سازم ، ... (ناسخ التواریخ ص ۲۴۱) کار به مراد نشد ، در محاصره قلعه ، رضا قلی خان کس نزد قایم مقام فرستاده دق الباب استیمان کرد ، قایم مقام پیغام داد که جزین در گاه ، تو را ملاذ و پناه نمی دادم ... و فرزند خود میرزا علی را نیز به نزدیک او فرستاد ، تا بی آسپیش به لشکر گاه آورد ، رضا قلی خان در زمان - تیغ از گردن آویخته - طریق لشکر گاه گرفت و در سراپرده قایم مقام فرود شد ، و قایم مقام هم در آن روز که هشتم ربیع الثانی بود او را به حضرت نایب السلطنه آورد و از زیان جان ایمنی داد ... (ناسخ التواریخ ص ۲۵۶) ، ولی این تأمین چنانکه خواهیم دید بالاخره بجائی نرسید .

۱- مثل رضا قلی میرزا ظلی خواننده و ایرج میرزای شاعر و خسروخان قاجار نقاش و معیر الممالک و ... علاوه بر آن تعجب خواهید کرد اگر بگویم که همه مطالبی را که ما مورخین ، روزگاران دوران قاجار نقل می کنیم ، صحیحتر آنها همانهایی است که شاهزادگان قاجار نوشته اند مثل گلشن محمود و کتاب دیگری که محمود میرزا قاجار در تاریخ قاجار به دارد ، و سرگذشت مسعودی که ظل السلطان نوشته است و اکسیر التواریخ که از اعتضاد السلطنه است و تاریخ نو جهانگیر میرزا پسر عباس میرزا ، و خاطرات اولاد فرما نگرما که به خارج تیمید شده بودند و نادر میرزا مؤلف تاریخ دارالسلطنه تبریز و معیر الممالک نویسنده «رجال عصر ناصری در مجله یغماو ...

۲- نمونه آن ، داستان شیخ علی میرزا (شیخ الملوك) است که ... به علت سوء سلوك کارکنان او با اهل شهر و بلوک ، خلائق ملایر بر وی شوریدند و معادل يك هزار نفر در چمن

زیر خاکستر بود که مطمئناً روزی چون آتشفشان منفجر می‌شد، ثالثاً این جمع کثیر، بدون اینکه کدیمین و عرق جبینی در کارشان باشد، اموال و املاک و ثروت بی‌پایان برای خود جلب می‌کردند و طبعاً فقر طبقات عامه بالا می‌گرفت و نارضائی عمومی توسعه می‌یافت، بنابراین، در چنین محیط و اوضاعی بود که کسانی مثل عبدالرضاخان یزدی یا شفیع خان راوری یارضا قلی خان کرد یا محمدعلی خان قشقائی (با اینکه داماد فرمانفرما بود)، و سالها بعد، امثال حسینقلی خان بختیاری و محمد دلاک یزدی جان می‌گرفتند و مردم نیز از آنان حمایت می‌کردند، بنابراین می‌شود گفت که بذرا مشروطیت ایران و اضمحلال خاندان قاجار در همان اواسط حکومت فتحعلیشاه و به توسط همان شاهزادگان و فرزندان خود فتحعلیشاه پاشیده شده است، البته بشرط اینکه این حرف مرا به حساب مشروطیت خواهی آنان نگذارند!

نکته لازم به ذکر اینست که این شاهزادگان اغلب خردسال و کم تجربه بودند و طبعاً اداره امور ولایات دچار اختلال فراوان می‌شد، چنانکه در همین روزگاری که ما از آن صحبت می‌کنیم (نیمه اول قرن سیزدهم)، هیچکدام از شاهزادگان بیش از چهل سال نداشتند و اغلب فرزندان آنها که به حکومت رسیده بودند پانزده ساله بودند، زیرا، چنانکه می‌دانیم، عباس میرزا اولی‌مهد در ۱۲۰۳ = (۱۷۸۸ م) متولد شده بود و در این وقتها حدود ۴۵ سال داشت و شجاع السلطنه برادرش در ۱۲۰۴ ق (۱۷۸۹ م) و ظل‌السلطان علی‌شاه در ۱۲۱۰ ق (۱۷۹۵ م) بدنیآ آمده بود و این اخیر ۲۲ فرزند داشت و دوتا از آنها سیف‌الملوک و سیف‌الدوله بودند که طبعاً درین فرصت حتی بیست ساله هم نمی‌توانستند باشند. (۱) چنانکه

کردان به دربار دارای ترك (مقصود فتحعلی شاه است) آمدند، و خاقان شریعت پرور، محاکمه آن دو گروه (موافقین و مخالفین شیخ علی میرزا را) محول به حکم شرع اطهر، و مرجوع به جناب فضایل مآب سیادت انتساب، حاجی سید محمد باقر شفتی گیانی-مقبول علمای عصر - فرمود، بر وفق شرع انور اجرای احکام شد و در تعیین حاکم استخاره رفت. و هم شیخعلی میرزا اولی بود! و هم به حکم استخاره فرمانگذاری او واجب افتاد! از جانب خاقان اعظم مقرر شد که کسی از معتمدین جناب حاجی سید محمد باقر مفتی مسلم عصر به همراه شیخ‌الملوک به ملایر رفته، مراقب معاملات و رفتار او گردد. (روضه‌الصفاح ۹ ص ۸۴۷ و ناسخ‌التواریخ ص ۲۴۰). متوجه شدید که تعیین حاکم چگونه با استخاره صورت گرفت؟ و استخاره هم چگونه بفتح شاهزاده راه داد؟ این شیخ‌الملوک در ۱۲۱۰ هـ [۱۷۹۵ م] متولد شده، پسر نهم فتحعلی شاه بود و چهل و شش فرزند داشت ۲۵ پسر و ۲۱ دختر... حالا خواهید گفت مردم ملایر چه بدبختی از دست او کشیده‌اند؟ به شکایتشان گوش کنید: به قول سپهر: «مردم همی گفتند، شاهزاده چندان سنت مردم لوط را بر خود فرض داشته که شیخ‌الاسلام و نایب‌الصدر بلد ما را که سنین کهولت سپرده‌اند بجای پسران امرد به سرای خویش آورده و با ایشان درآویخته و در آمیخته. (ناسخ‌التواریخ ص ۲۳۹) این شکایت در همان سال ۱۲۴۷ هـ (۱۸۳۱ م) صورت گرفته که درین وقت شاهزاده ۳۷ ساله بوده است.

۱- احمد میرزا عضدالدوله گوید: ... اگر بخواهند عدد اشخاصی که نسبت به این

چهار پسر شجاع السلطنه هم هیچکدام نمی‌توانستند بیش از ۱۵ سال داشته باشند .  
مسأله فارس دیگر از کرمان و یزد و خراسان بدرت بود ، زیرا شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرما در سال ۱۲۱۴ ق [ ۱۷۹۹ م . ] به حکومت فارس منصوب شده بود ( ۱ ) که او نیز متولد ۱۲۰۳ ق [ ۱۷۸۸ م . ] است و بنابراین درست درین وقت ده سال داشته است و تا زمان سلطنت محمد شاه قاجار این سمت را به عهده داشت . فرمانفرما نوزده پسر داشت ، که رضاقلی میرزا نایب‌الایاله حاکم گله‌دار بود و امام قلی میرزا « در زمان حیات والد ما جدش به

پادشاه غفران جایگاه می‌رسد معلوم بداند که پسرزادگان و دختر زادگان از نوه و نتیجه و نیره در مملکت ایران و سایر ممالک چقدر خواهند بود ، خیلی مایه تعجب خواهد شد که تعداد اولاد به این حدود برسد ... وقتی در حکومت قزوین خواستم معلوم کنم اشخاصی که نسبتان به خاقان مغفور می‌رسد ، و در قزوین چند تن خواهند بود ، ظاهراً قریب سیصد نفر در همان یک شهر به تعداد آمد ، اگر چه در هندوستان و روسیه هم از شاهزادگان قاجار هستند ... » ( تاریخ عضدی ص ۹۱ ) مادام دلمانوا هم تعداد فرزند و نوادگان فتحعلیشاه را پنجهزاروششصد نفر نوشته است .

اگر درست باشد که خسروپرویز سه هزار زن در حرم خود داشته ، باید حق بدیم به شیرویه پدرکش که با اقدامی جنایت آمیز و قتل شاهزادگان ساسانی ، پا بر سر هر دستور اخلاقی گذاشت و تنها به الملك عقیم اکتفا کرد . و ملک محمد سلجوقی شاید به همین حساب بود که « برادران کهین و برادرزادگان را - قریب بیست نفر - بر قلاع شهر و دشت قسمت کرد و آنجا فرستاد ، همه را به میل تکحیل از اثار گرد قتن و ادارت آسیاه محن بازداشت » ( سلجوقیان و غز در کرمان ۳۷ ) .

باز می‌توانیم رفتار شاه اسماعیل دوم را در قتل برادران و رفتار شاه صفی را در کشتن همه شاهزادگان صفویه - هر چند برخلاف همه اصول انسانی است - توجیه کنیم ، و بالاتر از آن فتوای عجیب آخوندها و ملامهای ترك را در اسلامبول به یاد بیاوریم که گویا دسته‌جمعی نشستند و عمامه‌ها را جایجا کردند و ریش‌ها را شانه کردند و فتوی دادند « که وجود ملوک زادگان بی‌حد و حصر عثمانی از جهت جامعه ضروری بنظر نمی‌رسد » و سلطان سلیم به استناد همین فتوی ، بسیاری را به قتل رساند که گفته‌اند .

شر جزئی از برای خیر عام  
شرخ رخصت می‌دهد ، بگذار گام  
سلطان سلیمان قانونی نیز فتوایی از پیشوایان مذهبی در مورد قتل سلطان بایزید پسرش گرفته بود ، مجموعه این فتواها در کتابخانه ولیدالدین افندی موجود است . معروفترین فتوای صادره در مورد بایزید ، فتوای ابوسعود افندی ، مفتی اعظم زمان سلطان سلیمان است . این مطلب را در مجله بررسی‌های تاریخی ( نشریه ستاد ارتش ) شماره ۳ سال هشتم می‌توانید ببینید . سلیمان پسر دیگرش مصطفی را هم خفه کرده بود .

۱ - فارسنامه ناصری ص ۱۴۷ ، مطالب مربوط به اولاد فرمانفرما از همین فارسنامه خلاصه شده است .

حکمرانی نواحی سیعه برقرار بود ، و شاهزاده نجفعلی میرزا حکومت کوه کیلویه و بهبهان را داشت ، و نصرالله میرزا سالها حکومت شولستان و ممسنی را داشت و شاهرخ میرزا به حکومت کاشان رفت ، و جلال‌الدین میرزا بعدها پیشکار ظل‌السلطان شد و جهانگیر میرزا حکومت داراب را به عهده گرفت و جمال‌الدین میرزا حکومت کازرون یافت و نادر میرزا به سر تپه فوج خاصه شیراز منصوب شده بود ، و طهماسب میرزا در توپخانه مبارکه شیراز صاصب منصب بود و تیمور میرزا بوشهر را در تیول داشت. از بقیه فرزندان او گفتگونی کنم. (۱) گمان نکنید که این شاهزادگان ، روی نجابت باطنی ، به قول معروف « می آمدند و می رفتند و به کسی کاری نداشتند » ، بالعکس اغلب آنان صاحب املاک و اموال بسیار شده و کلیه منابع درآمد را به خود اختصاص می دادند ، پس بی جهت نبود که وقتی در سال ۱۲۴۵ ق [ ۱۸۲۹ م ] (همین سال‌های مانحن‌فیه) فتحعلی شاه به فارس می رفت ، « شاهزاده حسینعلی میرزا معادل دو بیست هزار تومان زر مسکوک و دیگر اشیاء نفیسه به پیشکش پیش گذرانید و علف و آذوقه لشکر را ده روزه به قانون ضیافت گذاشت ، و روز سیم ماه رجب ، پادشاه بی همال ، در باغ نوکه احدائی نواب فرمانفرما و نزدیک به هزار و پانصد ذرع در جانب صیای شیرازست نزول اجلال فرمود ، معادل دو بیست هزار تومان وجه نقد از خزانه عامره فرمانفرما در صحن ایوان باغ نو برای پیشکش حضور و پای انداز قدوم مبارک چیده بود - به علاوه شال‌های کشمیری و زری‌های گجراتی از لحاظ مبارک گذشت ، (۲) لابد خواهید گفت این پول‌ها از کجا بدست آمده ، اگر نخواهم مثل بیهقی - از قول یحیی برمکی به هرون الرشید - بگویم که « این همه در خانه صاحبان آنها بود » توضیح می‌دهم که یک نمونه آن ، دو سال قبل ازین تاریخ چگونه در همین سرزمین فارس رخ داده و مربوط به بندر بوشهر است - که باید آنرا دروازه طلائی ایران آنروز دانست - اشاره می‌کنم ، به قول صاحب فارسنامه ناصری : «... چون اولادانی به نواب فرمانفرما حسینعلی میرزا به هم افتادند ، نه کمتر در اطاعت مهتر و نه مهتر و کهنه در انقیاد پدر بودند ، اعیان فارس هر یک در حلقه و دائره شاهزاده‌ای گذرانی به گام دل می‌نموده... چنانکه شیخ عبدالرسول خان در یابیگی بوشهری دست توسل به دامن مخدره و والده نواب کینخسرو میرزا مشهور به سپهسالار ولد ارجمند حضرت فرمانفرما داشت ، و مخدره مسطوره دختر امیر گونه خان کرد زعفرانلوی - خراسانی بود .

ناتمام

- ۱- البته بعضی ازین شاهزادگان چند سالی بعد از ۱۲۴۷ ، به حکومت رسیده‌اند ، و من از سایر شاهزادگان که به حکومت شهرهای فارس رسیده‌اند ( مثل محمد حسن خان معروف به « مؤمن قشنائی » ، خواهرزاده ( شاه ) نام نمی‌برم . مقصود نمونه بود .
  - ۲- ناسخ‌التواریخ ص ۲۳۰ ، فارسنامه ناصری ص ۲۷۷ ، و در همین سفر بود که شاه در فهلیان حالتش به هم خورد و بعضی حدس زدند که فرمانفرما پدر را مسموم ساخته بوده‌است. ( آگهی شهان ص ۲۶ ) . چه باید کرد که سیاست پدر و مادر ندارد :
- یک بنده مطواع به از سیصد فرزند کاین مرگه پدر خواهد و آن عمر خداوند
- ۳- جفر افیای کرمان ص ۱۲۲ و آسیای هفت سنگ ص ۳۷۲